

تحول در اندیشه توزیع

درآمد در قرن بیستم

(حرکت از توزیع تابعی به توزیع مقداری درآمد)

تاریخ دریافت: ۸۶/۸/۲۱

تاریخ پذیرش: ۸۶/۱۲/۱

عباس شاکری*

امین مالکی**

مطالعه حاضر به بررسی دلایل تغییر ساختار در اندیشه توزیع درآمد از توزیع تابعی درآمد یعنی توزیع درآمد بین عرضه کنندگان عوامل تولید به «توزیع مقداری درآمد»؛ یعنی توزیع درآمد بین افراد یا خانوارها که نیازمند گذشت زمانی بیش از یک قرن بوده است، می‌پردازد. طی یک قرن گذشته، در تحول اندیشه توزیع از تابعی به شخصی، برخی عوامل، نقش تسهیل‌کنندگی و برخی

* دکتر عباس شاکری؛ استاد گروه اقتصاد- دانشگاه علامه طباطبایی.

E.mail: shakeri.abbas@gmail.com

** امین مالکی؛ عضو هیأت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی.

E. mail: aminmaleki@gmail.com

دیگر نیز نقش بازدارندگی داشته‌اند. در این مطالعه هفت عامل تسهیل کننده؛ شامل نیاز دولتهای رفاه، کاستیهای نظریه توزیع تابعی، بهبود امکانات سخت افزاری و نرم افزاری تحلیل درآمد و هزینه، نظریه رشد و نابرابری کوزنتز، نظریه انتخاب فردی فریدمن، نظریه سرمایه انسانی بکر و توزیع عادلانه رالز و دو عامل بازدارنده؛ شامل جایگاه توزیع تابعی در اندیشه نئوکلاسیک و مکتب کمبریج و ابهام در تعریف کاربردی از عدالت توزیعی برشمرده شده‌اند. گذار نظریه‌های توزیعی در بستر نظریه‌های اقتصاد کلان و اقتصاد خرد می‌تواند فصلی از فرایند تکامل علم اقتصاد در این زمینه طی یک قرن گذشته باشد.

کلید واژه‌ها:

توزیع تابعی درآمد، توزیع مقداری درآمد، نظریه اقتصادی، تابع تولید کاب داگلاس، نظریه سرمایه انسانی

مقدمه

توزیع درآمد پیوسته یکی از دغدغه‌های نخبگان جوامع اعم از مورخان، فیلسوفان، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان بوده است. سالهای انتهایی قرن نوزدهم و ابتدایی قرن بیستم را می‌توان شروع مطالعات علمی در خصوص تعیین تعداد فقرا و مشخص کردن خط فقر در جوامع به حساب آورد که در کنار دیگر عوامل، نقش بسزایی در پیدایش دولت رفاه، اندیشه تأمین اجتماعی و سیاستهای فقرزدایی داشته است. در اواسط قرن بیستم نیاز برنامه‌های فقرزدایی، نزول اهمیت تئوری تابعی توزیع درآمد با توجه به نابرابریهای درآمدی، موفقیت تئوری سرمایه انسانی به عنوان تفسیری از تئوری توزیع مقداری درآمد، در دسترس قرار گرفتن داده‌ها، امکان تجزیه و تحلیل سریع تر داده‌ها و در نهایت مباحث روشنفکرانه درباره عدالت توزیعی، کمک شایانی به تکامل اندیشه توزیع درآمد و شکل‌گیری شاخصهای اجتماعی- اقتصادی کردند. مطالعه حاضر به بررسی دلایل تحول در اندیشه توزیع درآمد از «توزیع تابعی درآمد»^۱ - توزیع درآمد بین عرضه‌کنندگان عوامل تولید - به «توزیع مقداری درآمد»^۲ - توزیع درآمد بین افراد یا خانوارها که به آن توزیع «شخصی» یا «اندازه‌ای»^۳ درآمد نیز می‌گویند - که نیازمند گذشت زمانی بیش از یک قرن بوده است، می‌پردازد.

امروزه شکاف میان دو تئوری «تابعی» و «مقداری» توزیع درآمد تا بدانجا رسیده که گهگاه دیده می‌شود در محافل دانشگاهی، بحث و بررسی توزیع درآمد بین عوامل تولید مبحثی مربوط به علم اقتصاد و بررسی توزیع درآمد بین اشخاص و گروههای منفرد جامعه مبحثی مربوط به علوم اجتماعی شناخته می‌شود. برای صد و پنجاه سال، اقتصاددانان به تبع «ریکاردو»، بحث توزیع درآمد را در قالب «توزیع تابعی درآمد» بین سه طبقه مختلف اقتصادی- اجتماعی «مالکان زمین»، «سرمایه‌داران» و «کارگران» در نظر می‌گرفتند. ریکاردو اعتقاد داشت که محصول زمین یعنی تمام آنچه که به وسیله اتحاد نیروی کار، ماشین و سرمایه از سطح زمین حاصل می‌شود، در بین صاحبان زمین، سرمایه و نیروی کار تقسیم

¹. Functional Income Distribution

². Personal Income Distribution

³. Size Income Distribution

می‌شود و بطور کلی نحوه تعیین چارچوب نظام توزیع درآمد، موضوع اصلی اقتصاد سیاسی است.^۱

طی تحولاتی چون انقلاب صنعتی، گسترش اندیشه اقتصاد رفاه، رکود بزرگ، ظهور علم اقتصاد کلان، ایجاد دولتهای رفاه، پیشرفت مباحث ریاضی در اقتصاد نئوکلاسیک و افزایش حساسیت روشنفکران جامعه نسبت به عدالت توزیعی، در نهایت این نتیجه حاصل شد که توزیع درآمد بین افراد و خانوارها از اهمیت بیشتری نسبت به توزیع درآمد بین دارندگان عوامل تولید برخوردار است. «فریدمن» فقدان تئوری «توزیع مقداری درآمد» را یکی از نقصهای اقتصاد مدرن می‌داند. وی در مقاله خود با عنوان «انتخاب، شانس و توزیع مقداری درآمد» اشاره می‌کند که تئوری سنتی توزیع درآمد توجه عمده خود را بر قیمت‌گذاری عوامل تولید متمرکز کرده و توجه کمی به توزیع درآمد بین افراد جامعه مبذول داشته است و فقدان یک تئوری توزیع درآمد در سطح افراد و خانوارها و همچنین فقدان تئوری جامعی که بتواند بین دو تئوری تابعی توزیع درآمد و تئوری مقداری توزیع درآمد ارتباط برقرار کند، از نقاط نقصان اقتصاد مدرن است.^۲ با شروع دهه ۱۹۶۰ و همچنین بر اساس نتایج حاصل از مطالعاتی که در ابتدای دهه ۱۹۷۰ حاصل شد، رویکرد جدید توجه به توزیع درآمد بین افراد (خانوارها) بر رویکرد قبلی آن برتری یافت و در انتهای دهه ۱۹۷۰ بود که اقتصاددانان دیگر مقایسه درآمد صاحبان عامل نیروی کار با صاحبان عامل سرمایه را به کنار نهاده و به مقایسه درآمد خانوارهای فقیر با درآمد خانوارهای غنی پرداختند و به این منظور شاخصهای مختلفی را تدوین کردند.

توزیع تابعی درآمد

با آنکه اساس نظریات مکتب کلاسیک به «اسمیت» باز می‌گردد، اما ریکاردو نظریه توزیع درآمد را در این مکتب بسط داده است. ریکاردو برخلاف اسمیت و مالتوس که بهبود رفاه اقتصادی مردم جامعه را به تولید کلی آن و تعداد افرادی که در امر تولید شرکت دارند،

^۱. D. Ricardo, (1817).

^۲. Friedman, M. (1953), p. 277.

وابسته می‌دیدند، در تجزیه و تحلیل مسائل اقتصادی، مسئله توزیع را مهمتر بر می‌شمارد. به عقیده وی توزیع درآمد مهمتر از نحوه اکتساب درآمد بود و اقتصاد سیاسی قوانینی است که بر اساس آنها تولید در جامعه میان طبقات مختلف تقسیم شده و «... اگر چه که امکان ندارد بتوان قانونی از نظر کمی در این زمینه طرح کرد اما امکان طرح قوانینی که با نسبتهای تولید سر و کار داشته باشد، وجود دارد». به نظر ریکاردو «قوانین توزیع ثروت، تنها هدف واقعی علم اقتصاد است»^۱. ریکاردو گروههای سه‌گانه اقتصادی اجتماعی را تعریف می‌کند. «سرمایه داران» در مقابل ارائه سرمایه خود، سود دریافت می‌کنند و از محل سود دریافتی، به تراکم سرمایه می‌پردازند و از این طریق باعث رشد اقتصادی جامعه می‌شوند. تراکم سرمایه توسط این طبقه تا هنگامی ادامه خواهد داشت که میزان سود دریافتی در سطحی بالاتر از یک حداقل قرار گرفته باشد. «کارگران» از نظر تعداد، بزرگترین طبقه را تشکیل می‌دهند ولی چون مالک عوامل تولید نیستند، برای امرار معاش مجبورند به کمک نیروی کار خود درآمدی به نام «دستمزد» بدست آورند که در بلندمدت همراه با افزایش جمعیت و ثابت ماندن عوامل دیگر، از جمله تکنولوژی، میزان دستمزد به سطح حداقل معیشت، که توسط عرف جامعه تعیین می‌شود، تقلیل می‌یابد. «مالکین زمین» با داشتن مالکیت زمین و عرضه آن برای کشت و زرع از کشاورزان بهره مالکانه را دریافت می‌کنند و به مرور زمان غنی و غنی‌تر می‌شوند. ریکاردو در قالب این الگو، نظام توزیع درآمدی را بر اساس تقسیم برونزای تولید بین عوامل مختلف بنا می‌کند.

«بارکای»^۲ مثال عددی مناسبی برای تشریح الگوی توزیعی تابعی ریکاردو عنوان می‌کند. وی تابع تولید $(Y = 190 + N5N^2)$ را مثال می‌زند. که در آن N تعداد کارگران و Y میزان تولید است. بر این اساس تولید نهایی کارگران $(M_Y = 190 + 10N)$ خواهد بود و تولید متوسط آنها $(A_Y = 190 + 5N)$ می‌شود. همانگونه که مشاهده می‌شود، با افزایش تعداد

^۱. فریدون تفضلی، تاریخ عقاید اقتصادی، از افلاطون تا دوره معاصر، چاپ هفتم، تهران، انتشارات نشر نی، (۱۳۸۶)، صص ۱۲۲-۱۲۳.

^۲. H. Barkai, "Ricardo on Factor Prices and Income Distribution in a Growing Economy", *Economica*, New Series, Vol. 26, No. 103, (1959), pp. 245-250.

کارگران، تولید نهایی و در نتیجه پرداختیهایی آنها کاهش می‌یابد اما سهم زمین‌داران که برابر $(N \times (A_Y - M_Y) = 5N^2)$ است، به صورت تصاعدی افزایش خواهد یافت.

یک قرن پس از طرح چارچوب نظری ریکاردو، حداقل آن قسمت که به توزیع درآمد بین عوامل تولید یا توزیع تابعی درآمد تأکید داشت، کماکان حفظ شد و بدون تغییر باقی ماند. نهائین همانند «ویکستید»^۱، «کلارک»^۲ و «ویکسل»^۳، از دو قانون بازدهی نزولی عوامل و بهره مالکانه ریکاردو بهره برده و آن را تا حد قوانین عمومی تعیین ارزش تمامی عوامل تولید، بسط دادند.^۴ در این میان تنها «کلارک» است که اندکی متفاوت عمل کرده و تمامی عوامل تولید را متغیر در نظر می‌گیرد. بگونه‌ای که تحت شرایط ایستا و رقابتی، پرداختی به هر یک از عوامل تولید باید با تولید نهایی حاصل از آن برابر باشد. به این ترتیب برخلاف ریکاردو، کلارک دستمزد نیروی کار را درونزا در نظر گرفت و آن را تابعی از تولید نهایی نیروی کار دانست. کلارک با عنوان «فرضیه بزرگ»^۵، عنوان داشت که در شرایط رقابتی، به کارگر دستمزدی پرداخت می‌شود که برابر با ارزش مشارکت وی در فرایند تولید باشد. نقش «ویکستید» نیز در اینجا قابل توجه است. وی نشان داد که حداقل در شرایط بازدهی ثابت نسبت به مقیاس، درآمد عوامل تولید که بر اساس تولید نهایی آنها پرداخت می‌شود، با ارزش کل محصول برابر خواهد بود.

در واقع، می‌توان چنین عنوان داشت که نهائین نسبت به کلاسیک‌ها پاسخ روشن‌تری به سؤال اساسی علم اقتصاد در حوزه توزیع درآمد یعنی «هر عامل تولید چه میزان دریافت کند؟» دادند. به عقیده نهائین، ارزشی که به سمت هر عامل تولید جاری می‌شود

^۱. P. H. Wicksteed, (1844-1927).

^۲. J. B. Clark, (1847-1938).

^۳. K. Wicksell, (18951-1926).

^۴. از آنجا که تأکید مقاله حاضر بر نیروهایی است که بر جایجایی هسته مباحث توزیع درآمدی از توزیع تابعی به مقداری اثرگذار بوده‌اند، در اینجا نظریه مارکسیستی توزیع درآمد نادیده گرفته شده؛ چرا که نظریه مارکس از بعد «تابعی بودن محتوی»، کاملاً با نظریه ریکاردو هماهنگ است. عدم باور مارکس به قانون بازدهی نزولی؛ طرح مکانیزم‌های انگیزشی متفاوت برای تجمیع سرمایه و توجیه متفاوت وی در خصوص چرایی قرار گرفتن دستمزدها در سطح حداقل معیشت، نکات تمایز عمده نظریه مارکس با نظریه ریکاردو و سایر کلاسیک‌ها در حوزه توزیع درآمد است.

^۵. Momentous Proposition

برابر با ارزش مشارکت در فرایند تولید بوده و اصل رقابت نیز تضمین می‌کند که کارگران مورد استثمار قرار نگرفته و کمتر از تولید نهایی خود دریافت نمی‌کنند. تئوری توزیع درآمد نهائین همانند موجی بود که بر بستر نظریه توزیع درآمد ریکاردو، مباحث نویی را درباره تابع تولید و توزیع درآمد بین عوامل سه‌گانه تولید؛ یعنی زمین، نیروی کار و سرمایه مطرح کرد. با این وجود آنها نیز همانند ریکاردو جنبه توزیع تابعی درآمد را لحاظ کرده و اعتقاد داشتند که هر چند نتیجه توزیع ناعادلانه درآمد کاملاً مقداری است؛ اما مبانی توزیعی را کاملاً مباحث تابعی شکل می‌دهند؛ بنابراین توزیع درآمد را بیشتر پدیده‌ای تابعی می‌پنداشتند تا شخصی. اشتباه آنها در آن بود که فرض می‌کردند یک توزیع تابعی عادلانه درآمد، توزیع مقداری عادلانه درآمد را نیز به همراه خواهد داشت و توجه نداشتند که توزیع عادلانه مقداری درآمد زمانی حادث خواهد شد که مالکیت عوامل تولید به شکل عادلانه‌ای تخصیص یافته باشند. در دوره زمانی آنها «مسئله اصلی» نه عدالت توزیعی، بلکه نحوه قیمت‌گذاری عوامل تولید بود و عده‌ای نظریه قیمت‌گذاری عوامل نهائین را به چالش می‌کشیدند که میزان مشارکت نیروی کار در تولید قابل اندازه‌گیری نبوده و بهره‌وری نهایی نیروی کار، متغیری بی‌ثبات است و نمی‌تواند معیاری برای تعیین سهم عوامل تولید در نظر گرفته شود.

نخستین نشانه‌ها

رویکرد یک طرفه بحث توزیع درآمد و مد نظر قرار دادن صرف توزیع تابعی درآمد تا اوایل قرن نوزدهم میلادی ادامه داشت. شاید بتوان نخستین ناقد توزیع تابعی درآمد را «کارور» دانست که در سال ۱۹۰۱ در مقاله‌ای با عنوان «مروری بر نظریه توزیع ثروت جان کلارک» می‌نویسد «درستی طبقه‌بندی اجتماعی موجود به قوانینی باز می‌گردد که نه بر توزیع تابعی درآمد؛ بلکه بر توزیع مقداری آن حاکمند ... توجه ما به توزیع تابعی درآمد تنها به واسطه نقش آن در تشریح مسائل توزیع مقداری درآمد است»^۱. انتقادهای صریح‌تری در سالهای بعد توسط اقتصاددانان مطرح‌تری مانند «فیشر» نیز مطرح شد. به نظر فیشر سایر مسائل اقتصادی نسبت به «توزیع مقداری درآمد» از بار انسانی کمتری برخوردار هستند و

^۱. Robert S. Goldfarb and Thomas C. Leonard, (2005).

همانگونه که وی در کتاب «اصول علم اقتصاد» خود می‌نویسد: «تا کنون کمتر مسئله اقتصادی را می‌توان یافت که به اندازه توزیع مقداری درآمد مورد غفلت واقع شده و توجه‌ای به آن نشده باشد»^۱. می‌توان این ادعا را مطرح کرد که از معدود حوزه‌های علم اقتصاد که اقتصاددانان اروپایی در ایجاد و توسعه آن از اقتصاددانان امریکایی پیشی گرفتند، همین موضوع «توزیع مقداری درآمد» است. اروپا با توجه به قدمت تاریخی آن در وضع مالیات بر درآمد و دولت رفاهی که به خوبی توسعه یافته بود، در این زمینه از دانش پژوهان امریکایی پیشی گرفت و نخستین مطالعات کمی را در زمینه «توزیع مقداری درآمد» به انجام رساند. «پارتو»^۲ اقتصاددان فرانسوی-ایتالیایی اولین مطالعه تجربی را در زمینه «توزیع مقداری درآمد» به انجام رساند و نتایج خود را با عنوان «قانون طبیعت»^۳ ارائه نمود و ادعا کرد که نابرابری درآمد در طول زمان و مکان ثابت باقی خواهد ماند. به نظر پارتو توزیع درآمد می‌توان در قالب رابطه $N=C-(a \times \text{Log}(Y))$ (حداقل برای خانوارهای برخوردار از درآمد نسبی بالا) تشریح کرد که در آن Y درآمد، N تعداد افرادی که درآمدی بالاتر از Y دارند و a ضریب نابرابری درآمد است. همچنین دیگر دانشمندان اروپایی گزینه‌های متعددی را به منظور اندازه‌گیری نابرابری درآمد ارائه کردند که در این میان می‌توان از «جینی»^۴ ایتالیایی و «لورنز»^۵ آلمانی یاد کرد. انگلیسی‌ها در مطالعات کمی فقر و اندازه‌گیری آن در میان سایر کشورهای اروپایی پیشتاز بوده‌اند. نخستین تحقیقات در این زمینه را «بوث»^۶ و «راونتری»^۷ دانشمندان انگلیسی انجام داده که به ترتیب برای اولین بار در مورد نحوه شناسایی فقرا و اندازه‌گیری خط فقر تحقیق نمودند. «بوث» در پاسخ به سیاستمداران آن زمان که به اعتقاد وی دید واقعی نسبت به شیوع فقر در شهر لندن نداشتند طی سالهای ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۳ مطالعه جامعی را به منظور تعیین فقرا در شهر لندن به انجام رساند و مجموعه‌ای با عنوان

¹ I. Fisher, (1912).

² V. Pareto, (1848-1923).

³ Loi Naturelle

⁴ C. Gini, (1905-1965).

⁵ M. Lorenz, (1905-1975).

⁶ C. Booth, (1840-1916).

⁷ B. S. Rowntree, (1871-1954).

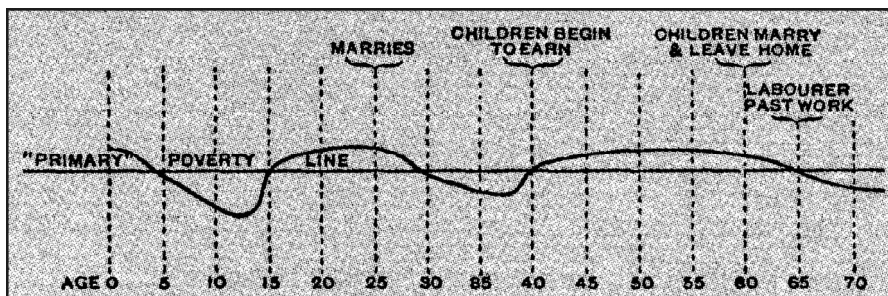
«کار و زندگی در شهر لندن» را در هفده شماره گردآوری کرد.^۱ از جمله دستاوردهای وی دستیابی به نقشه‌ای بود که شرایط زندگی و فقر در خیابانهای مختلف شهر لندن را منعکس می‌ساخت. بوث در تدوین این نقشه از اطلاعاتی در زمینه «تعداد اعضای خانواده»، «تعداد اتاق‌های خانه»، «اجاره دارایی»، «اشتغال و نوع اشتغال سرپرست خانواده»، «اشتغال همسر سرپرست خانواده» و «تعداد فرزندان» استفاده کرد و بر اساس این اطلاعات خانوارها را در قالب یک طبقه‌بندی هشتگانه جای داد. در نهایت به هر خیابان در شهر لندن بر اساس مجموع خانوارهای موجود در آن خیابان - که در طبقه‌های مختلفی قرار می‌گرفتند - رنگی را اختصاص می‌داد. مؤلفه‌هایی که «بوث» در تدوین نقشه فقر مورد نظر برای آگاهی از توزیع درآمد و گروههای آسیب‌پذیر در یک‌صدسال پیش بکار گرفته، هم اکنون نیز در موضوع شناسایی اقشار آسیب‌پذیر مورد استناد قرار می‌گیرند. «راونتری» نیز با الهام از مطالعات بوث، به مطالعه وضعیت فقرا در شهر «یورک»^۲ پرداخت و دستاوردهای خود را در کتابی با عنوان «فقر، مطالعه‌ای در زندگی شهری» در سال ۱۹۰۱ میلادی انتشار داد.^۳ راونتری فقر را سطحی از دریافتهای کل می‌دانست که قادر به تأمین حداقل شرایط لازم برای بدست آوردن «کارایی صرف فیزیکی» نباشد. روش وی از این لحاظ که وضعیت درآمدی هر خانوار را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و بر اساس آن خط فقری را بر مبنای برآوردی از حداقل میزان تغذیه و دیگر نیازمندیهای اساسی کارگران در سنین مختلف تعیین می‌نمود، با روش بوث تفاوت اساسی داشت. خط فقر وی انعکاسی از ثروت کارگران در طول دوره زمانی تولد تا هفتاد سالگی بود که در نمودار (۱) نمایش داده شده است. زمانی که نمودار دریافتی در بالای خط افقی واقعی می‌شود، کارگر می‌تواند معاش خود و خانواده‌اش را تأمین کند و زمانی که نمودار دریافتی پایین خط افقی قرار می‌گیرد، کارگر در شرایط فقر واقع می‌شود. وی خانوارها

^۱ این مجموعه طی سالهای ۱۸۸۹ تا ۱۹۰۳ در هفده شماره و در قالب چهار دفتر به چاپ رسیده است. دفتر اول از این مجموعه (شامل چهار شماره) به مقوله فقر پرداخته، دفتر دوم (شامل پنج شماره) مسأله صنعت را بررسی می‌کند و دفتر سوم (شامل هفت شماره) به بررسی موضوع دین می‌پردازد. دفتر چهارم (شامل شماره ۱۷) نیز نمودارها و نقشه‌ها را در بر می‌گیرد.

^۲ York

^۳ B. S. Rowntree, (1901).

را بسته به این که از فقر اولیه (عدم برخورداری شرایط حداقل زندگی) و یا فقر ثانویه (برخورداری از درآمد کافی اما اتلاف آن همانند هزینه آن در مواد مخدر) برخوردار باشند، به دو دسته تقسیم بندی کرد و در آن زمان علت عمده فقر کارگران را سطح پایین دستمزد آنها می‌دانست. اعتقاد بر این است که راونتری، زمینه شکل‌گیری اندیشه دولت رفاه را برای نخستین بار در انگلستان فراهم آورد؛ چرا که «چرچیل»^۱ تحت تأثیر اندیشه‌های راونتری، به یکی از حامیان تغییرات اجتماعی به نفع گروه‌های کم درآمد جامعه تبدیل شد. روشی که او برگزید در حال حاضر نیز از اعتبار قابل توجهی برخوردار است، هر چند که در مفاهیم، تغییرات زیادی یافته است.



Source: Rowntree, B.S. (1901), P:137.^۲

نمودار ۱. خط فقر سیبام راونتری در سال ۱۹۰۱ میلادی

همانگونه که گفته شد، در امریکا مطالعات تجربی در زمینه اندازه‌گیری نابرابری درآمد با کمی تأخیر نسبت به اروپا آغاز شد که دلیل عمده آن نیز گردآوری دیر هنگام و پراکنده داده‌های مورد نیاز بود. اولین پژوهشها در مورد «توزیع مقداری درآمد» در امریکا به وسیله متخصصین علم اندازه‌گیری صورت گرفت. «گلدفرب» بر اساس مطالعه «مروین» در سال ۱۹۳۹ تاریخچه مطالعات تجربی «توزیع مقداری درآمد» و ثروت در امریکا را مشخص کرده

^۱. W. Churchill, (1847-1965).

^۲. نسخه‌ای از این کتاب در سایت زیر موجود است:

<http://www.arts.gla.ac.uk/History/ESH/rowntree/contents.html>

است. بررسی وی نشان می‌دهد که هشت مطالعه در این مورد به انجام رسیده که قدیمی‌ترین آنها مطالعه «اسپر» در سال ۱۸۹۶ است. در این مطالعه بر اساس داده‌های مربوط به گواهیهای حصر وراثت دارایی، توزیع ثروت در ایالت نیویورک امریکا مورد بررسی قرار گرفته است. اما کیفیت داده‌های مذکور به حدی بوده که هرگونه نتیجه‌گیری جدی در زمینه توزیع درآمد را به سختی امکان‌پذیر می‌ساخته است. در همین دوره زمانی «دفتر ملی بررسیهای اقتصادی»^۱ به منظور انجام مطالعات تجربی دربارهٔ مباحث مهم و راهبردی اقتصادی بنا نهاده شد و این دفتر محلی شد که پژوهشگران مقوله توزیع درآمد گرد هم آیند و تا کنون نیز فعالیتهای این دفتر ادامه دارد. از جمله پژوهشهای ابتدایی که در دفتر ملی بررسیهای اقتصادی دربارهٔ توزیع درآمد به انجام رسید، مطالعه «میچل، کینگ، مکالی و ناث» با عنوان «درآمد در ایالات متحده؛ مقدار و توزیع آن» در سال ۱۹۲۱ است. در این مطالعه می‌توان نخستین تجزیه و تحلیل «توزیع مقداری درآمد» را با استفاده از داده‌های درآمدهای مالیاتی دولت در اقتصاد امریکا مشاهده کرد. در مطالعات اولیه «توزیع مقداری درآمد» بیشتر مباحث تجربی مربوط به اندازه‌گیری، نوع داده‌ها و مقیاس آنها و تکنیک‌های اندازه‌گیری به منظور تعیین مختصات پراکندگیهای درآمدی مورد بررسی قرار می‌گرفتند.^۲ نکته مهم این است که هر چند «توزیع مقداری درآمد» از جنبه کمی از اوایل قرن نوزدهم مورد توجه قرار گرفت، اما از نظر تئوریک، کماکان رویکرد غالب تا اوایل دهه ۱۹۶۰، همان توزیع تابعی درآمد باقی ماند. «گلدفرب» اشاره دارد که از سال ۱۹۴۰ به این سو «انجمن اقتصاددانان امریکا»^۳ پروژه‌ای را به منظور دستیابی به بهترین مقالات کاربردی علم اقتصاد تأمین مالی می‌کند که ثمره آن چندین مجلد مجموعه مقاله در زمینه‌های مختلف اقتصادی است. مجلد سوم از این مجموعه که در سال ۱۹۴۶ انتشار یافته و تا کنون چندین بار تجدید چاپ شده، مقالات برگزیده در زمینه توزیع درآمد را با عنوان «مطالعه‌ای در تئوری توزیع درآمد» ارائه می‌دهد. ویراستاران این مجموعه تقریباً سی اقتصاددان برجسته را در زمینه توزیع درآمد شناسایی کردند و مقالات آنها را که طی دوره ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۶ انتشار یافته بود، مجدداً به چاپ رساندند.

^۱. National Bureau of Economic Research (NBER)

^۲. Goldfarb, R.S. and T.C. Leonard, (2005).

^۳. American Economic Association (AEA).

«کوزنتز»، «کلارک»، «بولدینگ»، «چمبرلین»، «کالسکی»، «کسلز»، «استیگلر»، «رابینسون»، «لانگ»، «رابرتسون»، «رابینز»، «لرنر»، «تارشیز»، «دانلوپ»، «هایک»، «نایت»، «کینز»، «هیکس» و «گوردون» از جمله این اقتصاددانان بودند. بررسی این مجموعه نشان می‌دهد که سی مقاله از میان سی و دو مقاله گردآوری شده توزیع تابعی درآمد را مورد بررسی قرار داده‌اند و تنها دو مطالعه «بومن» در تجزیه و تحلیل نموداری توزیع درآمد و مطالعه «کوزنتز» در مورد درآمد ملی مطالعاتی بوده‌اند که به بررسی «توزیع مقداری درآمد» پرداخته‌اند. به جز این دو مقاله، مقالات دیگر توزیع تابعی درآمد را مورد بررسی قرار می‌دادند که از میان آنها هفت مقاله به موضوع «تابع تولید و بهره‌وری نهایی»، هشت مقاله به موضوع «دستمزد»، هفت مقاله به موضوع «نرخ بهره»، چهار مقاله به موضوع «سود» و دو مقاله به موضوع «اجاره» پرداخته است.^۱

در واقع، مباحث تئوریک «توزیع مقداری درآمد» تا اوایل دهه ۱۹۶۰ که مباحث فکری نزد محققین توزیع درآمد از عمق بیشتری برخوردار شد، کماکان مسکوت ماند و تا نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی مطالعات کمی در مورد «توزیع مقداری درآمد» در اروپا و آمریکا فاقد پشتوانه تئوریک بودند و تئوری توزیع درآمد کماکان در میان اقتصاددانان «نئوکلاسیک» نیز به صورت تئوری تابعی باقی ماند و از جنبه تئوریک همگام با مطالعات کمی در خصوص «توزیع مقداری درآمد» پیشرفت نکرد.

از اوایل دهه ۱۹۶۰ بود که به واسطه در دسترس قرار گرفتن داده‌های غنی تر و ورود نرم افزارهای محاسباتی پیشرفته، تکامل دیدگاه «توزیع مقداری درآمد» توسط کوزنتز، فریدمن، بکر و رالز که به خوبی دلایل اختلاف درآمدها را توضیح می‌دادند، پژوهشگران علم توزیع تا حدودی از تخصص لازم در زمینه تشریح تئوریک نتایج مطالعات کمی خود نیز برخوردار نمود.

^۱. Goldfarb, R.S. and T.C. Leonard, (2005).

حرکت از تئوری توزیع تابعی به مقداری درآمد

«ساهوتا»^۱ در انتهای دهه ۱۹۷۰ مقاله‌ای دارد با عنوان «مروری بر نظریه‌های توزیع مقداری درآمد» که در آن نظریه‌های مطرح در حوزه «توزیع مقداری درآمد» را گردآوری کرده و تعداد ۳۲۶ مطالعه که تا آن زمان به توزیعی مقداری توجه داشته اند را مرور می‌کند. این مطالعه تا امروز نیز یکی از جامع‌ترین بررسیها در زمینه نظریه‌های توزیع مقداری درآمد است. ساهوتا طبقه‌بندی را از این دسته از مطالعات ارائه کرده و تئوری‌های «توزیع مقداری درآمد» را به ده گروه تقسیم می‌کند:^۲ ۱. تئوری توانایی؛ ۲. تئوری تصادفی؛ ۳. تئوری انتخاب فردی؛ ۴. تئوری سرمایه انسانی؛ ۵. تئوری نابرابریهای آموزشی؛ ۶. تئوری ارث؛ ۷. تئوری چرخه زندگی؛ ۸. تئوری توزیع عمومی درآمد؛ ۹. تئوری تکامل یافته‌تر و ۱۰. تئوری عدالت توزیعی.^۳ جدول (۱) مستندات که ساهوتا در طول دوره‌های زمانی مختلف به آنها اشاره دارد را نمایش می‌دهد. همانگونه که در این جدول مشخص شده؛ ۱۸۹ مطالعه از ۳۲۶ مطالعه مورد بررسی از سال ۱۹۷۰ به بعد انجام گرفته و تنها ۳۷ مطالعه به قبل از سال ۱۹۵۵ باز می‌گردند. در واقع ابتدای دهه ۱۹۶۰ را بر اساس مطالعه ساهوتا می‌توان نقطه عظیمت بررسیهای اقتصادی از تئوری توزیع تابعی درآمد به توزیع مقداری درآمد برشمرد.

جدول ۱. دسته‌بندی ساهوتا از مستندات «توزیع مقداری درآمد»

برحسب دوره‌های زمانی مختلف

تعداد	دوره زمانی	تعداد	دوره زمانی
۴۰	۱۹۶۰-۱۹۶۴	۹	قبل از ۱۹۰۰
۳۹	۱۹۶۵-۱۹۶۹	۱۴	۱۹۰۰-۱۹۴۴
۱۰۸	۱۹۷۰-۱۹۷۴	۵	۱۹۴۵-۱۹۴۹
۸۱	۱۹۷۵-۱۹۷۸	۹	۱۹۵۰-۱۹۵۴
۳۲۶	کل	۲۱	۱۹۵۵-۱۹۵۹

Source: G. Sahota, (1978).

^۱. Sahota, G. (1978).

^۲. برای رعایت اختصار از شرح نظریه‌های ده گانه فوق خودداری شده و علاقمندان را به مقاله اصلی ارجاع می‌دهیم.

^۳. Ability Theory, Stochastic Theory, Individual Choice Theory, Human Capital Theory, Inheritance Theory, Life Cycles Theory, Public Income Redistribution Theory, More Complete Theory, Theory of Distributive Justice.

در تشریح دلایل این تحول در اندیشه توزیع هفت عامل اساسی بر شمرده می‌شوند که عبارتند از: ۱. نیاز دولتهای رفاه؛ ۲. درک کاستیهای نظریه توزیع تابعی درآمد؛ ۳. توسعه داده‌های خرد؛ ۴. اهمیت رابطه توزیع درآمد و رشد اقتصادی (نظریه کوزنتز)؛ ۵. اهمیت عوامل شکل‌دهی توزیع مقداری درآمد (نظریه انتخاب فریدمن)؛ ۶. تئوری سرمایه انسانی (نظریه بکر) و ۷. تئوری عدالت توزیعی (نظریه رالز). به منظور روشن‌تر شدن تحولات مهم در این زمینه هر یک از موارد ذکر شده جداگانه توضیح داده می‌شود.

نیاز دولتهای رفاه

دولتها تا قرن بیستم در مقایسه با استانداردهای جدید، همچنان کوچک باقی ماندند. وقوع مجموعه‌ای از حوادث در دوران پس از جنگ جهانی اول، نقطه عطفی را در این زمینه پدید آورد. اولین رخداد، انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه بود. بر اثر این انقلاب، در روسیه مالکیت خصوصی لغو و دولت از طریق برنامه‌ریزی متمرکز، تمام فعالیتهای اقتصادی را تحت کنترل خود گرفت. دومین رویداد، رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ بود. این واقعه چنان بحران اقتصادی در دنیای غیرکمونیسست به بار آورد که دولتها را مجبور به اتخاذ سیاست ضد بحران ادواری کرد. سومین حادثه که بر اثر جنگ دوم جهانی به وقوع پیوست، تجزیه سریع امپراتوری‌های اروپایی بود. این تغییر و تحول جغرافیایی همراه با اوج‌گیری فعالیتهای بیمه اجتماعی در کشورهای صنعتی، زمینه‌ساز مباحثی شد که بر نقش فعال‌تر دولتها متمرکز داشتند. همچنین پس از جنگ جهانی دوم لزوم ارائه خدمات رفاهی به کسانی که از بعد درآمدی و یا سایر محرومیتها، متحمل زیان می‌شدند، مطلوب شدن اقتصاد مختلط (ترکیبی از دو بخش خصوصی و عمومی) و لزوم وجود یک سیاست کلان-اقتصادی هماهنگ در جهت رفع نارساییهای بازار، باعث شد که دولتها نقشهای جدیدی را به عهده گرفته و نقشهای قبلی خود را افزایش داده و بویژه به عنوان یک طراح و یک عامل جانبی، به توزیع مجدد درآمد بپردازند. دولت رفاه به منظور برقراری عدالت اجتماعی، دریافت مالیات و پرداخت یارانه نیازمند آن بود که بداند چه کسی چه مقدار دریافت می‌کند. از جنبه پرداختهای انتقالی، دولت رفاه گسترش یافته به داده‌ها و تئوری‌های بهتری درباره «توزیع مقداری درآمد» احتیاج داشت.

همچنین دولت رفاه در اصل مبارزه با فقر نیازمند برخورداری از داده‌های غنی‌تری در دامنه‌های پایینی توزیع درآمد (اقشار کم درآمد) بود. این در حالی بود که نظریه توزیع تابعی درآمد به موضوع فقر و توزیع درآمد بین افراد و خانوارها نمی‌پرداخت و دولت رفاه جدید از این تئوری‌ها هیچ بهره‌ای نمی‌برد. در واقع، چنانچه دولت رفاه به جای مبارزه بر علیه فقر، بر علیه درآمد حاصل از سرمایه، سیاستی را اتخاذ کرده بود، آنگاه می‌توانست از تئوری توزیع تابعی درآمد بهره برداری کند، که چنین نبود.

به منظور آگاهی از اینکه پرداختهای انتقالی، حداقلهای دستمزد، آموزش و یا پرداختهای کالایی منجر به بهبود وضعیت معیشت خانوارهای با درآمد اندک شده است، نیاز به تئوری جدیدتری در مورد توزیع عادلانه درآمد احساس می‌شد. علاوه بر آن با پیشرفت‌هایی که در زمینه حقوق شهروندی و حقوق زنان بدست آمد، دولت درصدد برآمد که درآمدهای گروه‌های مختلف جمعیتی را از منظرهای مختلفی همانند قومی، جنسی، نژادی و خانوادگی بررسی کند. این موضوعات جمعیتی نیز به وسیله تئوری تابعی توزیع درآمد قابل تشریح نبودند. به این منظور لازم بود که ابتدا با استفاده از تئوری مقداری توزیع درآمد، داده‌های بدست آمده تجزیه و تحلیل شوند و سپس با توجه به ویژگی جمعیتی مورد نظر، تجمیع گردند و نتیجه نهایی درباره شرایط رفاهی گروه‌های خاص را بدست دهند. همچنین در محافل علمی، به منظور آزمون صحت تئوری‌های مالیاتی و پاسخ به مسائلی در این حوزه؛ از جمله آنکه بار مالیاتی با چه وزنی بین گروه‌های مختلف اجتماعی توزیع شود، نیاز به تئوری جدیدتری در مورد توزیع درآمد احساس می‌شد.

کاستیهای نظریه توزیع تابعی

اقتصاددانانی که به تشریح تئوری مقداری توزیع درآمد می‌پرداختند همگی بر این عقیده بودند که تئوری تابعی توزیع درآمد نه تنها قادر به تشریح دلایل نابرابری نیست؛ بلکه دلایل انحرافی را به این منظور مطرح کرده و توانایی این تئوری در تشریح نابرابری با استفاده بررسی سهم عوامل تولید بسیار محدود است. برای مثال «لیندرت» در سال ۱۹۸۶ سهم سه‌گانه عوامل تولید (بهره مالکانه، سود و دستمزد) در توزیع تابعی درآمد ریکاردو را با سهم

۱۰٪ بالایی و ۹۰٪ پایینی توزیع مقداری درآمد برای کشور انگلیس در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۹۷۳ مورد مقایسه قرار می‌دهد. نتایج حاصل از مطالعه وی نشان می‌دهند که در سال ۱۸۶۷ در پادشاهی بریتانیا تمامی زمینها متعلق به ۱۰٪ بالایی جامعه بوده و اجاره زمین ۱۳٪ درآمد ملی را تشکیل می‌داده است. به عبارتی، توزیع تابعی درآمد حداقل در تشریح درآمد گروههای بالا درآمدی با توزیع مقداری درآمد منطبق بوده است. اما بیش از یک قرن بعد در سال ۱۹۷۳، ۱۰٪ بالایی جامعه از ناحیه زمین درآمدی بدست نیاورده و سهمی که آنها از سایر داراییهای درآمدی بدست می‌آوردند، مشابه سهمی بود که ۹۰٪ پایینی حاصل می‌کردند. به عبارت دیگر برای تفسیر نابرابری، تئوری توزیع تابعی درآمد دیگر به اندازه تئوری «توزیع مقداری درآمد» کارایی نداشت.^۱ در واقع، اگر درآمدهای طبقه فقیر تنها توسط دریافتیهای نیروی کار مشخص شده و دریافتیهای سرمایه و زمین کنار گذاشته شود، خطای زیادی بروز نمی‌کند.

زمانی که درآمدهای حاصل از سرمایه انسانی نسبت به سایر عوامل تولید از رشد زیادی برخوردار شدند؛ یعنی با آغاز دهه ۱۹۷۰، تفاوت‌های دستمزد، عامل اصلی نابرابری شناخته شد. به این ترتیب بود که به دلیل اینکه تئوری تابعی توزیع درآمد به جای شفاف ساختن دلایل نابرابری، آنها را پنهان می‌ساخت، اقتصاددانان در تشریح نابرابری به سمت بیان دلایل اختلاف در دستمزدها رفته و در همین راستا تئوری «توزیع مقداری درآمد» را بسط دادند.

بهبود امکانات سخت افزاری و نرم افزاری تحلیل درآمد و هزینه

به تدریج داده‌های درآمد و توزیع آن در غرب، از پیشرفت نسبی برخوردار شدند. سرشماری صورت گرفته در سال ۱۹۴۰ در آمریکا پرسشهایی را در مورد درآمد نیز در برداشت. این پرسشها از جزئیات چندانی برخوردار نبودند. از هر فرد دارای چهارده سال و بالاتر در ابتدای آوریل سال ۱۹۴۰ این پرسش پرسیده شد که آیا در طول سال ۱۹۳۹ درآمدش بالای ۵۰۰۰ دلار بوده است و اینکه آیا از شغل دیگری بیش از ۵۰ دلار یا بیشتر

^۱. P. Lindert, (1986).

درآمد کسب می‌کند. نکته قابل توجه این سرشماری این بوده که در سرشماریهای قبل از سال ۱۹۴۰ چنانچه پرسشی در مورد درآمد صورت می‌گرفت، گاه داده‌های بدست آمده این شبهه را به ذهن متبادر می‌ساختند که پاسخها مدیریت شده بوده و واقعیت لازم را منعکس نمی‌سازند. در سرشماری ۱۹۴۰ برای دادن پاسخ اشتباه، جریمه‌های سنگینی وضع شد و نشان داد که این امر چگونه بر صحت داده‌های بدست آمده تأثیر مثبت دارد.

ده سال بعد سرشماری دیگر در آمریکا ۱۹۵۰ انجام شده و در این سرشماری داده‌های درآمدی بدست آمده علاوه بر اینکه از نظر کمی وسیع‌تر شده بودند، از کیفیت بهتری نیز برخوردار بودند. سرشماری سال ۱۹۵۰ آمریکا از جزئیات بیشتری برخوردار بود و سه سؤال اساسی در مورد درآمد را در بطن خود داشت: ۱. افراد در سال ۱۹۴۹ چه میزان درآمد از دستمزد و حقوق بدست آورده‌اند؟ ۲. افراد از کسب و کار تجاری و یا مزرعه خود چه میزان درآمد حاصل کرده‌اند؟ ۳. درآمد آنها از محل بهره، سود سهام، بیمه‌های بیکاری، اجاره و مانند آن چه میزان بوده است؟ این داده‌ها کمک شایان توجهی به افزایش پایه درآمدی مالیات دولت آمریکا در طول جنگ جهانی دوم کردند؛ بطوریکه در سال ۱۹۴۴، ۴۷ میلیون نفر از مردم مالیات بر درآمد پرداخت کردند. این رقم در سال ۱۹۴۱ به ۲۶ میلیون نفر و در سال ۱۹۲۹ تنها به چهار میلیون نفر می‌رسید.

علاوه بر بهبود امکانات سخت‌افزاری تحلیل درآمد (مانند سرشماریها و جمع‌آوری اطلاعات موردی)، از اوایل دهه ۱۹۴۰ انقلاب نرم‌افزاری نیز شروع شد. حدود سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ نخستین کامپیوترها ایجاد شدند که هرچند از نظر گنجایش و میزان انرژی مصرفی و سهولت کاربری به مراتب پایین‌تر از نسل فعلی خود بودند، اما در آن زمان پیشرفت قابل توجهی در علم محاسبات به حساب می‌آمدند. همچنین تغییر حالت کامپیوترها از تجاری و آزمایشگاهی به خانگی و فراگیر شدن استفاده از آنها در میان دانشمندان از اوایل دهه ۱۹۷۰، نقش بسزایی در افزایش مطالعات توزیع مقداری درآمد و آزمون نظریه‌های مختلف آن داشت. دسترسی به ابزارهای ارزان‌تر تجزیه و تحلیل را نیز باید در این زمینه به عنوان یک عامل فرعی مورد اشاره قرار داد.

اما داده‌های «توزیع مقداری درآمد» زمانی از کیفیت و کمیت بیشتری برخوردار شدند که اقتصاددانان دریافتند توزیع درآمد تأثیر واقعی اقتصادی نیز به همراه دارد. در طول دوره رکود بزرگ، اقتصاددانان این پرسش را مطرح نمودند که آیا توزیع درآمد به خودی خود تأثیر واقعی اقتصادی به همراه دارد و بویژه آیا بر رفتار مصرفی و پس‌اندازی نیز تأثیرگذار است یا خیر؟ به عبارت دیگر، زمانی داده‌های «توزیع مقداری درآمد» از کیفیت بیشتری برخوردار شدند که اقتصاددانان در پی یافتن رابطه بین توزیع درآمد و رشد اقتصادی برآمدند.

نظریه رشد و نابرابری کوزنتز

«کوزنتز»^۱ در زمینه اثرات اقتصادی توزیع درآمد در میان اندیشمندان اقتصادی نام شناخته شده‌ای است. از سه جنبه کارهای «کوزنتز» در زمینه اثرات اقتصادی توزیع درآمد قابل توجه است. ابتدا نقش بسزای وی در توسعه آماره‌های توزیع درآمد که در طی دوران ریاستش بر «سمینارهای درآمد و ثروت»^۲ در دفتر ملی بررسیهای اقتصادی امریکا داشته است. دومین اثر کوزنتز، مقاله‌ای است که وی به همراه فریدمن در سال ۱۹۴۵ با عنوان «درآمد از منظر یک مطالعه مستقل حرفه‌ای» به چاپ رساندند^۳ که بعدها این مطالعه یکی از زمینه‌های اصلی شکل‌گیری نظری سرمایه انسانی توسط «بکر» شد. «بکر» در کتاب «سرمایه انسانی» خود چنین عنوان می‌دارد که: «علاوه بر کارهای اولیه اسمیت، میل و مارشال، مطالعه ارزشمند فریدمن و کوزنتز تأثیر بسزایی در نحوه تفکر من در مورد شیوه انتخاب شغل گذارده است»^۴. سومین اثر «کوزنتز» امروزه با عنوان «منحنی کوزنتز» شناخته می‌شود. مقاله وی در سال ۱۹۵۵ با نام «رشد اقتصادی و نابرابری درآمد»^۵، رابطه معکوس U شکلی را بین رشد اقتصادی و نابرابری درآمد پیشنهاد می‌کند. به عقیده وی نابرابری اقتصادی در ابتدای دوره رشد اقتصادی حاصل شده و با ادامه فرایند رشد، کاهش می‌یابد. مقاله وی در این زمینه باعث شد که برای چندین دهه مطالعاتی به منظور آزمون صحت رابطه پیشنهادی

^۱. Kuznets, Simon Smith, (1901-1985).

^۲. www.nber.org/CRIW/

^۳. M. Friedman, and S.S. Kuznets, (1945).

^۴. G. Becker, (1964).

^۵. S. Kuznets, (1955).

وی صورت گیرد. گلدفرب در تفسیر منحنی کوزنتز چند نکته را ذکر می‌کند که قابل توجه است:

۱. برخلاف آنچه عموم متصورند، کوزنتز هیچگاه در این مقاله منحنی U شکلی را ترسیم نکرده است. او در این نوشتار سعی داشته که رابطه‌ای را برای تغییرات نابرابری به صورت شفاهی و حدسی ارائه دهد.

۲. تأکید عمده کوزنتز در این مقاله بر آن چیزی است که وی نام آن را «معمای تجربی» می‌نهد؛ چرا که مشاهده کرد داده‌های امریکا، بریتانیا و آلمان نشان می‌دهد که توزیع نسبی درآمد؛ بویژه پس از دهه ۱۹۲۰ به سمت برابری حرکت می‌کند. این امر معمایی را در ذهن کوزنتز تداعی ساخت؛ چرا که به عقیده وی در اینجا حداقل دو نیرو در بلندمدت وجود دارد که باعث می‌شود کشورهای توسعه یافته از نابرابری افزایشی برخوردار باشند. به عقیده کوزنتز تغییر در ساختار جمعیت و بخشهای تولیدی دو نیرویی بودند که در بلندمدت منجر به نابرابری بیشتر در این کشورها می‌شدند.

۳. کوزنتز در مورد کاربرد الگوی افزایش و سپس کاهش نابرابری در کشورهای در حال توسعه مشکوک بوده است. مختصات فعلی جوامع کمتر توسعه یافته بگونه‌ای است که افزایش ابتدایی نابرابری و تحت فشار گذاردن بیشتر گروههای کم درآمد را مورد شک و تردید قرار می‌دهد. صرفنظر از چنین مواردی، امروزه نظریه کوزنتز از جایگاه ویژه‌ای در مستندات رشد اقتصادی برخوردار شده است؛ چرا که مطالعه وی در این زمینه شکل‌دهنده مباحثی در آینده درباره اهمیت کاهش نابرابری درآمدی از طریق رشد اقتصادی، مالیاتها، پرداختهای انتقالی و توزیع مجدد بود. برای تمامی نسلهای پس از جنگ جهانی دوم، اقتصاد آمریکا رشد اقتصادی بالا و کاهش نابرابری درآمدی را تجربه کرد که با فروض «کوزنتز» در انطباق بوده است. این مهم این اعتقاد را ایجاد کرده است که رشد اقتصادی و نه توزیع مجدد درآمد، بهترین وسیله برای توزیع دقیق‌تر درآمد است.

شاید رشد قوی اقتصادی و کاهش نابرابری درآمدی پس از جنگ جهانی دوم و تأیید نظریه کوزنتز در این مورد بوده باشد که سبب شد مجدداً اقتصاددانان از پژوهش در زمینه نقش توزیع درآمد بر مقدار مصرف و پس انداز به سمت بررسی مجدد دلایل اختلاف درآمد

روی آورند. پژوهشگران علم توزیع درآمد پس از مشاهده کاهش نابرابریها در کشورهای غربی متوجه شدند که در واقع، مسئله اصلی تعیین، تفکیک و اندازه گیری عوامل مختلفی است که جایگاه نسبی درآمدها را تعیین می کنند. به این ترتیب در انتهای دهه ۱۹۵۰ تغییرات زیادی در مطالعات توزیع درآمد و ثروت به وقوع پیوست. تمرکز بر مباحث مربوط به «توزیع مقداری درآمد» به عنوان زمینه‌ای برای انتقاد از بی‌عدالتیها و یا تأثیر معکوس پس‌انداز بر رشد اقتصادی کاهش یافت و جای خود را به بررسی دلایل تفاوت و علل تغییر درآمد افراد جامعه بخشید. در این مرحله فریدمن نقش عمده‌ای در چرخش مطالعات اقتصادی به سمت تشریح عوامل مختلف شکل‌دهی «توزیع مقداری درآمد» داشت.

نظریه انتخاب فردی فریدمن

پس از کوزنتز دومین اقتصاددان معروف در عرصه «توزیع مقداری درآمد» «فریدمن»^۱ است. وی نظریات خود را برای نخستین بار در این مورد در مقاله‌ای با عنوان «شانس انتخاب و توزیع مقداری درآمد»^۲ در سال ۱۹۵۳ مطرح نمود. «نظریه انتخاب فردی»^۳ فریدمن را نخستین تئوری اقتصادی در حوزه «توزیع مقداری درآمد» می‌دانند. فریدمن بر این عقیده است که توزیع و اربب درآمد را می‌توان به وسیله تفاوت‌های موجود در افراد در زمینه طرز برخورد و گرایش آنها به موضوع ریسک توضیح داد. مقاله فریدمن را به واسطه این که وی انسانها را دارای رفتار بهینه کننده دانسته و به این خاطر که اثبات می‌کند، افراد دارای انتخابهایی هستند که به رغم محدودیتهای طبیعی، خانوادگی، اجتماعی و شانس، می‌تواند نحوه برخورداری آنها از درآمد را در آینده تغییر دهد، منادی تئوری سرمایه انسانی نیز دانسته‌اند.

^۱. Milton Friedman, (1912-2006).

^۲. M. Friedman, (1953).

^۳. Individual Choice Theory

نظریه سرمایه انسانی بکر

امروزه دیگر کاملاً روشن است که بسط تئوری سرمایه انسانی نقش اساسی در شکوفا کردن تئوری «توزیع مقداری درآمد» در دهه ۱۹۷۰ داشته است. تئوری سرمایه انسانی نه در پاسخ به تئوری‌های توزیع درآمد؛ بلکه از دل مسائل توزیع درآمدی بیرون آمده است. این تئوری، نابرابری درآمدی را با استفاده از ریشه‌های اصلی نابرابری درآمد تشریح کرده و در این زمینه پژوهش‌های تجربی فراوانی را باعث شده است.

این نکته که چرا تئوری سرمایه انسانی با آن سابقه قدیم در نظریه‌های اقتصاد سیاسی، در انتهای دهه ۱۹۵۰ شکل گرفت، خود یک معمای پیچیده در تاریخ علم اقتصاد است. با پدید آمدن این تئوری، مشخص شد که تئوری نئوکلاسیک‌ها در مورد توزیع درآمد از نقصان فراوانی برخوردار است. تئوری سرمایه انسانی کمک کرد که فریدمن شکاف عمیق و تئوریک اقتصاد را با مطرح کردن نظریه انتخاب خود درباره اینکه افراد می‌توانند سطوح درآمدی خود را تحت تأثیر قرار دهند، و بنابراین سهم آنها از درآمد و در نتیجه نحوه توزیع درآمد به انتخاب‌های سرمایه‌گذاری آنها در مورد تحصیل، آموزش حرفه و مانند آن وابسته است، پر کند. این نظریه در سالهای بعد مطالعات تجربی فراوانی را به خود اختصاص داد.

لازم است اشاره شود که به عقیده «بلاگ» تولد تئوری سرمایه انسانی در سال ۱۹۶۰ به وسیله «شولتز» صورت گرفته و به سوی عناوین قدیمی و از قلم افتاده علم اقتصاد همانند «توزیع مقداری درآمد» یورش برده است. به عبارتی، زمانی که تمایزات درآمدی، انعکاسی از هزینه‌ها و درآمدهای سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی باشند، «توزیع مقداری درآمد» و تئوری سرمایه انسانی از معنای مشترکی برخوردارند.^۱

«بکر» «توزیع مقداری درآمد» را هسته مرکزی مباحث خود قرار داد و مقاله‌ای با عنوان «سرمایه انسانی و توزیع مقداری درآمد» به رشته تحریر درآورده است.^۲ به نظر بکر اقتصاددانان نسل گذشته به این دلیل مبحث «توزیع مقداری درآمد» را در نظر نگرفته بودند

^۱. مارک بلاگ، *روشناسی علم اقتصاد*، ترجمه دکتر غلامرضا ازاد ارمکی، تهران، انتشارات غزال، (۱۳۸۰)، صص ۲۷۹-۲۸۰.

^۲. G. Becker, (1967).

که فاقد یک تئوری عمومی اقتصادی که قادر به تشریح تمایزات واقعی درآمد باشد بودند. منظور او از تئوری عمومی اقتصادی در اینجا همان مفاهیم «حداکثر نمایی» و «تعادل» در تئوری نئوکلاسیک است. وی بر این عقیده بود که دیگر مطالعات در مورد توزیع درآمد بدون توجه به شناسایی طبقات مختلف اجتماعی و بدون توجه به این واقعیت که قسمت عمده نابرابری درآمدی مربوط به درآمدهای نیروی کار است، امکان‌پذیر نیست و هسته بحث در اینجا است که افراد می‌توانند بگونه‌ای تصمیمات سرمایه‌گذاری خود را انتخاب کرده و قدرت درآمدی آینده خود را افزایش دهند. بر این اساس بود که وی الگوی «توابع عمومی درآمدها»^۱ را ارائه کرد که قادر بود تأثیرات سرمایه‌گذاری بر درآمدهای آینده را تشریح کند. بکر در نسخه تکمیلی این تئوری از توابع عرضه و تقاضای یک انسان برای سرمایه انسانی استفاده می‌کند تا نشان دهد از تعامل عرضه و تقاضا برای سرمایه انسانی، چگونه مقادیر سرمایه انسانی مشخص می‌شود. تفاوت میان افراد که منجر به خلق درآمدهای مختلفی نیز برای آنها می‌شود، به وسیله اختلاف در توابع عرضه و تقاضای برونزایی است که در مقابل آنها قرار می‌گیرند. «مینسر» در سال ۱۹۷۶ ادعا می‌کند که بر این اساس می‌توان حدود نیمی از کل تغییر در درآمد افراد را به وسیله «توزیع سرمایه‌گذاری در تحصیل و پس از تحصیل»^۲ آنها تشریح کرد.

نهاییون برای سالیان متمادی، بهره‌وری را عاملی برای تعیین قیمت عوامل تولید می‌دانستند. اما در این مورد که چه چیزی بهره‌وری را تعیین می‌کند، ساکت ماندند. برای نیم قرن، محققین توزیع بهره‌وری را عاملی برونزا در نظر می‌گرفتند و عواملی چون، نژاد، خانواده، ارث و فرهنگ را در آن مؤثر می‌دیدند. اما «تئوری بهتر» و «داده‌های غنی‌تر» در کنار یکدیگر زمینه شکل‌گیری نظریه‌های «توزیع مقداری درآمد» را در اوایل دهه ۱۹۶۰ فراهم آوردند که نه تنها توزیع درآمد را در قالب «توزیع مقداری درآمد» معنی می‌کند؛ بلکه تأکید می‌کند که جایگاه یک شخص در مختصات توزیع درآمدی کاملاً تصادفی و تولدی نیست؛ بلکه حتی می‌توان سرمایه انسانی را خریداری کرد. در واقع اقتصاددانان امروزی، می‌توانند چنین ادعا

^۱. General Earning Functions

^۲. J. Mincer, (1976).

کنند که بازار انسان نیز همانند بازار سایر کالاها است، در صورتی که چنین ادعایی برای اقتصاددانان اواسط قرن گذشته امکان‌پذیر نبود.

نظریه عدالت توزیعی رالز

به این نکته نیز باید اشاره کرد که احیای تئوری‌های عدالت توزیعی در ابتدای دهه ۱۹۷۰ نیز در شکل نظریه‌های توزیع مقداری درآمد بی تأثیر نبوده است. در این دوره توزیع عادلانه بطور بی‌سابقه‌ای احیا شد و این امر بیشتر مدیون «رالز» و کتاب وی با عنوان «تئوری عدالت» در سال ۱۹۷۱ است.^۱ تعریف رالز از عدالت تا آنجا که به توزیع درآمد ربط پیدا می‌کند، افراد را مد نظر قرار می‌دهد. رالز مشاهده کرد که یک فرد در جایگاه ابتدایی خود، به واسطه جهالت^۲، نمی‌تواند از احتمال قرار گرفتن در یک گروه پایین درآمدی جلوگیری بعمل آورد. رالز چنین ادعا می‌کند که در نتیجه این امر، فرد سیستم اجتماعی را بر می‌گزیند که رفاه گروه پایین درآمدی را حداکثر کند. بر این اساس رالز در برابر توابع رفاه اجتماعی که «بنام» و «میل» به صورت جمع مطلوبیتهای افراد جامعه تعریف می‌کنند: $W=U_1+U_2+\dots+U_n$ که در آن U_i مطلوبیت مصرف‌کننده i ام است، تابع رفاهی تعریف می‌کند که به صورت $W=\text{Min}(U_1, U_2, \dots, U_n)$ است؛ چرا که به اعتقاد وی برای حداکثر کردن رفاه اجتماعی باید رفاه عضوی از جامعه که در بدترین شرایط رفاهی قرار دارد را حداکثر کرد. رالز چنین فرض می‌کند که یک انسان عقلایی در پشت حجاب نادانی خود، در نهایت ریسک‌گریز است.^۳

کتاب رالز به تنهایی مبحث عدالت توزیعی را متحول ساخت و هر چند که زبان وی در این کتاب کاملاً اقتصادی بود، این کتاب در میان فلاسفه سیاست نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد. در واقع، از ابتدای دهه ۱۹۷۰ «توزیع مقداری درآمد» در یک فضای روشنفکرانه نیز مد نظر قرار گرفت. رالز در تعریف جدیدی از درآمد، حقوق اجتماعی و

^۱ J. Rawls, (1971).

^۲ Behind the Veil of Ignorance

^۳ عباس شاکری، اقتصاد خرد ۲، تهران، انتشارات نشر نی، (۱۳۸۵)، صص ۶۰۱-۶۰۳.

سیاسی را نیز به عنوان «کالاهای اساسی»^۱ تعریف می‌کند که حتی افرادی که دچار فقر شدید درآمدی هستند نباید از این کالاهای اساسی محروم بمانند؛ چرا که این کالاها اثرات مثبتی بر زندگی افراد نسل حاضر گذارده و ظرفیت کاری و عوامل غیردرآمدی رفاهی آنها را ارتقا بخشیده و از آن مهم تر، اثراتی محسوس در آینده فرزندان آنها از ابعاد سرمایه انسانی ایجاد می‌کند و بر این اساس، اثری مثبت در از بین بردن عوامل فقر بین نسلی خواهد داشت.^۲

مقاومت در برابر نظریه توزیع مقداری درآمد

چرا شکوفایی اندیشه توزیع درآمد نیازمند زمانی طولانی بوده است. در واقع، چندین دهه انتقاد در مورد عدم کارایی اندیشه توزیع تابعی درآمد سپری شد تا نخستین نظریه‌های «توزیع مقداری درآمد» شکل گرفت. چرا چنین زمانی زیادی صرف شد؟ گرچه به این پرسش نمی‌توان پاسخ قطعی داد؛ اما می‌توان این ادعا را مطرح کرد که در مقابل عواملی همانند تحرک ایجاد شده به واسطه دستیابی به داده‌های بهتر، امکانات نرم‌افزاری وسیع تر و هزینه‌های پایین تر تجزیه و تحلیل درآمد و هزینه، موفقیت تئوری سرمایه انسانی به عنوان تفسیری برای «توزیع مقداری درآمد»، نیاز دولتهای رفاه و همه‌گیر شدن اندیشه‌های عدالت توزیعی- که نقش کاتالیزوی در روی آوردن به تئوری «توزیع مقداری درآمد» بازی می‌کردند- اندیشه توزیع تابعی درآمد از نقطه‌های اطمینانی برخوردار بود که به نوعی، عوامل خنثی‌کننده این کاتالیزورها به حساب می‌آمدند. این عوامل عبارت بودند از نقش اساسی تئوری توزیع تابعی درآمد در تئوری نئوکلاسیک‌ها و مکتب کمبریج و ابهام در تعریف عملی از توزیع عادلانه.

^۱. Primary Goods

^۲. B. Sen, (2004).

جایگاه توزیع تابعی در اندیشه نئوکلاسیک و مکتب کمبریج

بیش از همه، مکتب کمبریج بریتانیا در برابر توسعه مکتب نئوکلاسیک و تغییر رویکرد آن در زمینه توزیع درآمد مقاومت نشان داد. شاید یکی از عواملی که باعث شد در دهه ۱۹۵۰ تئوری توزیع در میان اقتصاددانان امریکایی نئوکلاسیک مورد تجدید نظر قرار نگیرد، مطرح شدن اندیشه‌های کینز و بازگشت به تئوری‌های کلاسیک رشد بود. در این دوره اقتصاددانان «بعد از کینز»^۱ و ریکاردین‌های نوین در کمبریج با بازگشت به نظریات آزموده شده «ریکاردو»، مجدداً بر مفاهیم «توزیع تابعی درآمد» تأکید ورزیدند. «کالدور»^۲ مثال مناسبی در این زمینه است. تئوری کینزین‌ها در توزیع درآمد به او منسوب است. می‌دانیم که کالدور در الگوی رشد خود، سهم عوامل تولید را با استفاده از میل نهایی به پس‌انداز (سرمایه‌داران و شرکتها بیش از کارگران پس‌انداز می‌کنند) و فرض ثابت بودن سهم سرمایه‌گذاری از کل مخارج تشریح می‌کند. اقتصاددانان مکتب کمبریج برخلاف نئوکلاسیک‌ها که مختصات توزیع تابعی درآمدی خود را با استفاده از تئوری بهره وری نهایی (عوامل خرد اقتصادی) شکل می‌دادند، بر نقش عوامل کلان تعیین کننده رشد تأکید داشته و با استفاده از نظریه ریکاردو، تئوری کلاسیک توزیع درآمد را نه به عنوان تئوری که محصول نظریه قیمت‌گذاری عوامل باشد (آنگونه که نئوکلاسیک‌ها در نظر داشتند)؛ بلکه به عنوان تئوری برای توزیع درآمد بین طبقات مختلف اجتماعی، احیا کردند. بنابراین، هر دو مکتب نئوکلاسیک و مکتب کمبریج، بطور اساسی از نظر نحوه ارتباط بخشیدن بین تئوری ارزش و تئوری توزیع درآمد با یکدیگر در تضاد قرار می‌گیرند. این تضاد امروزه در زمینه تابع تولید از قوت بیشتری برخوردار شده است. به هر حال، این واقعیت آشکار است که تا قبل از مطرح شدن تئوری سرمایه انسانی، طرفین متخاصم (نئوکلاسیک‌ها و کینزین‌ها) توزیع درآمد را به عنوان یک موضوع تابعی باور داشتند.

تئوری نئوکلاسیک‌ها در رویکرد کلان در قالب تابع تولید ملی و در رویکرد خرد در قالب تقاضای بنگاه برای عوامل تولیدی، در نظریه بهره‌وری نهایی ریشه دارد. به عقیده آنها

^۱. Post-Keynesian

^۲. Nicholas Kaldor, (1908-86).

بنگاه تا آنجا یک عامل تولید را بکار می‌گیرد که درآمد نهایی تولید آن برابر با هزینه نهایی آن شود.

رابطه «کاب - داگلاس» در سال ۱۹۲۸ مثال مناسبی از عمق نفوذ اندیشه توزیع تابعی درآمد در نظریه‌های نئوکلاسیک است. «داگلاس» یکی از شاگردان «کلارک» در جهت فراهم آوردن شرایط تجربی برای تئوری بهره‌وری نهایی، داده‌های تجمیعی نیروی کار و سرمایه را در سطح ملی فراهم آورد. وی از یک ریاضی‌دانان به نام «کاب» درخواست کرد، تابعی را فراهم آورد که علاوه بر تناسب کافی با داده‌هایی که او برای دوره (۱۹۲۲-۱۸۹۹) فراهم آورده بود، با آنچه که او واقعیت پذیرفته تجربی می‌دانست؛ یعنی سهم ثابت عوامل از ستانده نیز تطابق داشته باشد. «کاب» به همین منظور تابعی را تصریح نمود که امروزه به نام تابع «کاب - داگلاس» شناخته می‌شود. فرم عمومی این تابع به صورت زیر است که در آن Y ستانده، L نیروی کار، K سرمایه، α پارامتر سهم نیروی کار و $1-\alpha$ سهم پارامتر سهم سرمایه است^۱:

$$Y = AL^{\alpha}K^{1-\alpha}$$

این تابع زمانی که برای داده‌های داگلاس برآورد شد، ضرایب زیر را یافت:

$$Y = 1.01 L^{0.75} K^{0.25}$$

اما این تابع بدون اشکال نبود. در بطن خود بازدهی ثابت نسبت به مقیاس را نهفته داشت، شاخصهای نیروی کار و سرمایه مشکوک بودند (مثلاً این که K ظرفیت بالقوه سرمایه بود و نه سرمایه بکار گرفته شده)، داده‌ها از هم خطی رنج می‌بردند و از همه مهمتر اینکه کاب و داگلاس فرض کردند که چنانچه نتایج حاصل از برآورد سهم نیروی کار (α) با واقعیت؛ یعنی آنچه که با مشاهده مستقیم بدست می‌آید، سازگاری داشته باشند، آنگاه مفروضات آنها

^۱. C. Cobb and P. Douglas, (1928).

معتبر خواهند بود. مشکل اینجا است که سایر روشهای تصریح تابع (همانند $Y=aL+bK$) با مفروضاتی متفاوت نیز می‌توانند برآورد مشابهی از سهم نیروی کار و سرمایه را بدست دهند و بنابراین یک برآورد دقیق از سهم عوامل نمی‌توانست شاهدهی بر صحت اعتبار مفروضات کاب و داگلاس باشد. اما به هیچ‌یک از این انتقادات توجه‌ای نشد و تابع کاب- داگلاس از شکوه خاصی در میان اقتصاددانان نئوکلاسیک برخوردار شد. آنها شادمان بودند که توانسته‌اند با تجمیع تابع تولید بنگاه، به یک تابع تولید کلان دست یابند.

ابهام در تعریف عملی از توزیع عادلانه درآمد تا دهه ۱۹۷۰

عامل دیگر در به طول انجامیدن شکل‌گیری نظریه توزیع شخصی درآمد، پرسشهای ارزشی بود که به وسیله اقتصاددانان برجسته طرح می‌شد. پس از شکست دولتهای رفاه در دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، نوعی دوگانگی در پاسخ به پرسشهای ارزشی از قبیل آنکه هر کس چه میزان باید از درآمد جامعه سهم داشته باشد، ایجاد شده بود. «تکینسون»^۱ در مقدمه «هندبوک» توزیع درآمد خود اشاره می‌کند که حتی اقتصاددانانی که در پی بکارگیری فلسفه اخلاق در علم اقتصاد بودند، در عملیاتی ساختن نظریه‌های توزیع عادلانه درآمد در عالم واقع در آن زمان با ابهاماتی رو به رو بودند. یک جنبه ابهام ناشی از آن بود که اخلاق توزیعی، مقدار پذیرفته‌ای از نابرابری درآمد را بطور مشخص تعریف و تعیین نمی‌کرد و جنبه دیگر به این مهم بازمی‌گشت که نظریه‌های توزیع عادلانه درآمد تمامی توزیع درآمد را شامل نمی‌شدند. مثلاً، جامعه خوب، جامعه‌ای بود که فقری در آن وجود نداشته باشد. این شعار در عمل به معنای آن بود که یک حداقلی از درآمد وجود دارد که با استفاده از یک چتر ایمنی، هیچ فردی امکان نمی‌یابد که کمتر از آن داشته باشد؛ اما حداکثری از درآمد در اینجا تعریف نمی‌شود. گرچه گروه اول اقتصاددانان در مورد حمایت از فقرا از گروه دوم که خواستار محدود شدن توزیع درآمد بودند، متمایز می‌شدند؛ اما نحوه برخورد آنها در عمل به نفع گروه دوم، نابرابری درآمد را در جامعه افزایش می‌داد.

^۱. A. Atkinson and F. Bourguignon, (2000).

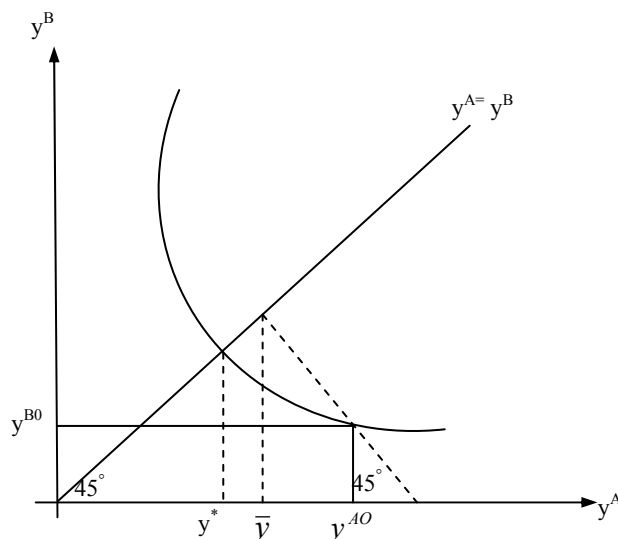
بر خلاف عامل قبلی، این عامل ابهامات ارزشی در بکارگیری نظریه‌های توزیع، به مرور زمان از سه دهه پیش تا کنون کمرنگ شده که این مهم بیشتر به دو عامل باز می‌گردد: یکی ایجاد شاخصهای ارزشی نابرابری که برای نخستین بار توسط اتکینسون در سال ۱۹۷۰ شکل گرفت و دیگری تعریف «خط فقر»^۱. «اتکینسون» در مقاله معروف خود در سال ۱۹۷۰ به نام «در اندازه‌گیری نابرابری» روشی را برای تشخیص و اندازه‌گیری مختصات ارزشی نابرابری ابداع نمود که بعدها الهام بخش «سن»^۲ و دیگران در استخراج شاخصهای رفاهی شد.

اتکینسون اشاره دارد که هر سیاست اقتصادی اغلب عده زیادی از مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد و برای ارزیابی نتیجه کلی هر سیاست به یک سری فروض نسبتاً کلی و خام نیاز است. بر این اساس به فرض یکسان بودن تابع مطلوبیت همه افراد، اگر تابع مطلوبیت مقعر باشد (مطلوبیت نهایی کاهنده درآمد)، آنگاه تابع رفاه $W(Y^A, Y^B)$ متقارن و اکیداً شبه مقعر خواهد بود به ترتیبی که اگر فرد A ثروتمندتر از فرد B باشد، هر پرداخت انتقالی درآمد از A به B به فرض ثابت ماندن درآمد کل، رفاه را افزایش خواهد داد که به اصطلاح به آن «اصل انتقال»^۳ گویند. بر این اساس، در دو حالت حدی برابری کامل و بی تفاوتی کامل نسبت به توزیع درآمد، «منحنیهای رفاه یکسان» به ترتیب قائمه و خط راست می‌شوند (نمودار ۲). عامل دیگر در تخفیف اثر ابهامات ارزشی، تعریف خط فقر در دهه ۱۹۶۰ بود که گرچه همواره در تعریف، مورد جدل بوده است؛ اما فهم آسان‌تری نسبت به مفاهیم اخلاقی توزیع دارد.

^۱. Poverty Line

^۲. A. Sen, (1933-).

^۳. Principle of Transfer



منبع: عباس شاکری، *تئوری اقتصاد خرد*، ترجمه کتاب لیارد، پی و ا. والترز، تهران: انتشارات نشر نی، (۱۳۷۷)،

ص ۵۸.

نمودار ۲. مقیاس اتکینسون در مورد برابری

نتیجه گیری

مطالعه حاضر نگاهی گذرا بود به فصلی از فرآیند تحول علم اقتصاد در قرن بیستم. در جابجایی تأکید مباحث توزیع درآمدی از توزیع تابعی به توزیع مقدری، نظریه‌های مختلف خرد و کلان اقتصادی و عوامل جانبی دیگر بویژه گسترش داده‌های خرد خانوار، انقلاب نرم افزاری و پیشرفت علم مدلسازی ناشی از گسترش استفاده از کامپیوترهای پیشرفته، مؤثر بوده‌اند. این مطالعه با مروری بر ادبیات اقتصادی موجود، نیاز دولتهای رفاه، کاستیهای نظریه توزیع تابعی، بهبود امکانات سخت افزاری و نرم افزاری تحلیل درآمد و هزینه، نظریه رشد و نابرابری کوزنتز، نظریه انتخاب فردی فریدمن، نظریه سرمایه انسانی بکر و نظریه عدالت توزیعی رالز را به عنوان عوامل تسهیل کننده تحول نظریه توزیع از تابعی به مقدری معرفی نمود. همچنین عواملی چون جایگاه توزیع تابعی در اندیشه نئوکلاسیک و مکتب کمبریج و

ابهام در تعریف کاربردی از عدالت توزیعی نیز به عنوان عوامل بازدارنده و به تأخیر اندازنده معرفی شدند.

از سال ۱۹۶۰ به این سو، شاهد موج وسیعی از مطالعات توزیع مقداری درآمد هستیم که در آنها توزیع درآمد بر حسب درصد افراد یا خانوارهای متعلق به گروههای مختلف درآمد یا هزینه بیان می‌شود. طی این دوره زمانی که تقریباً پنج دهه به طول انجامیده، پیشرفتهای متعددی به لحاظ مفهوم، روش شناسی، الگوسازی، آمار و اطلاعات در حوزه توزیع مقداری درآمد صورت گرفته و مراکز بین المللی تخصصی نیز برای مطالعه در این زمینه ایجاد شده‌اند.^۱

اگر چه پیش‌بینی می‌شود چالش‌های آتی اقتصاد توزیع درآمد در حوزه مقداری و در مباحثی چون تأثیر عوامل جمعیتی (جغرافیا، سن، نژاد، مذهب، آموزش و سلامت) بر توزیع درآمد باشد، با این وجود، امروزه تحلیل و محاسبه توزیع تابعی درآمد نیز کماکان ادامه داشته و در مباحث نظری اقتصاد کلان (مانند نظریه‌های رشد) و الگوسازیهای کمی (مانند الگوهای تعادل عمومی قابل محاسبه) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

^۱. انجمن بین‌المللی تحقیق در ثروت و درآمد (www.ariw.org) انجمن تحقیق در اقتصاد نابرابری (www.ecineq.org) از این جمله‌اند.

پی نوشتها:

۱. بلاگ، مارک. *روش‌شناسی علم اقتصاد*. ترجمه دکتر غلامرضا ازاد ارمکی، تهران: انتشارات غزال، ۱۳۸۰.
۲. تفضلی، فریدون. *تاریخ عقاید اقتصادی، از افلاطون تا دوره معاصر*. چاپ هفتم، تهران: انتشارات نشر نی، ۱۳۸۶.
۳. شاکری، عباس. *اقتصاد خرد ۲*. تهران، انتشارات نشر نی، ۱۳۸۵.
۴. شاکری، عباس. *تئوری اقتصاد خرد*. ترجمه کتاب لیارد، پی و ا. والترز، تهران: انتشارات نشر نی، ۱۳۷۷.
5. Atkinson, Anthony and Francis Bourguignon. "Income Distribution and Economics", in Handbook of Income Distribution, Volume 1, Elsevier, (2000): 5-58.
6. Atkinson, Anthony. "On the Measurement of Inequality", *Journal of Economic Theory*, Vol. 2, (1970): 244-263.
7. Barkai, Haim. "Ricardo on Factor Prices and Income Distribution in a Growing Economy", *Economica*, New Series, Vol. 26, No. 103: (1959).
8. Becker, Gary. *Human Capital*. Chicago: University of Chicago Press., 1964.
9. Becker, Gary. *Human Capital and the Personal Distribution of Income: An Analytical Approach*. University of Michigan Institute of Public Administration., 1967.
10. Brady, Dorothy. "Research on the Size Distribution of Income, in Conference on Research in Income and Wealth", *Studies in Income and Wealth*, Vol. 1, (1951).
11. Cobb, Charles and Paul Douglas. "A Theory of Production", *American Economic Review*, Vol. 18, No. 1, (1928): 139-65.
12. Fisher, Irving. *Elementary Principles of Economics*. New York; Macmillan., 1912.
13. Friedman, Milton and Simon Kuznets. *Income from Independent Professional Practice*, New York, NBER., 1945.
14. Friedman, Milton. Choice, "Chance and the Personal Distribution of Income", *Journal of Political Economy*, Vol.61, No.4, (1953): 277-290.
15. Goldfarb, Robert S. and Thomas C. Leonard. "Inequality of What among Whom?", *Research in The History of Economic Thought and Methodology*, Vol. 23A, Elsevier, (2005).
16. Howey, Richard. *The Origins of Marginalism, In The Marginal Revolution in Economics*. Duke University Press., 1972.

17. Kaldor, Nicholas. "Alternative Theories of Distribution"., *Review of Economic Studies*, Vol. 23, No. 2, (1955-1956), pp. 83-100.
18. Kuznets, Simon. "Economic Growth and Income Inequality"., *American Economic Review*, Vol. 45, (1955).
19. Lindert, Peter. "Three Centuries of Inequality in Britain and America"., *Handbook of Income Distribution*, Vol. 1, Elsevier, (2000).
20. Mincer, Jacob. *Progress in Human Capital Analyses of the Distribution of Earnings*, London; The Personal Distribution of Incomes., 1976.
21. Rawls, J. *A Theory of Justice*. Cambridge, Harvard University Press., 1971.
22. Ricardo, David. *Principles of Political Economy and Taxation*. ed. Gonner, George Bell, London., 1981.
23. Rowntree, B. S. Poverty. *A Study of Town Life*. 2nd Edition, London: Thomas Nelson & Sons., 1901.
24. Sahota, Gian. "Theories of Personal Income Distribution: A Survey"., *Journal of Economic Literature*. XVI, (1978).